تحلیلی جامع از

«فیدلیو»

تنها اپرای «بتهوون»

زمینه :

«بتهوون» تنها اپرای خود «فیدلیو» را در همان دوره‌ای از زندگی هنری‌خویش پدید آورد که کنسرتو پیانوی زیبای چهارم وسنفونی کوبنده و آتشین پنجم او تولد یافته بودند .

بسال ۱۸۰۳، بتهوون ازجانب یك «امپرساریو»ی معروف بنام «امانوئل شیکاندر»، پیشنهادی برای آفرینش یك اثر صحنه‌ای دریافت‌داشت. و«شیکاندر» همان کسی بود که «فلوت سحرآمیز» را به «موزار» پیشنهاد داده بود .

پس ازآن‌بزودی تآترسلطنتی وین مدیریت تهیه‌آتی اثر را پذیرفت و قراردادهای لازم بامضا رسید .

«یوزف‌زون‌لایت‌نر»ـ منشی تآترسلطنتی وین ـ دست بکارتهیهٔ «لیبرتو»ی

مناسبی شد واندیشه‌اش آن بود که متنی را که تهیه میکرد با اهداف اخلاقی و انسانی بتهوون سازگاری داشته باشد . نتیجهٔ کار چیزی بود بنام «لئونور» ـ یا «عشق همسری» ـ که برروی نمایشنامه‌ای از نویسندهٔ فرانسوی «ژان ـ نیکلابویلی» استواری گرفته بود . نمایشنامهٔ «بویلی» که فداکاری و «نجات» تم اصلی آن بود ، واقعه‌ای را در دوران وحشت وترور انقلاب فرانسه توضیح میداد .

داستان مردی که بخاطر اندیشه‌های سیاسی واجتماعی به‌زیر تازیانه‌های ستمگرانه زمان قرار گرفته بود (فلورستان) وقصهٔ فداکاری وازخودگذشتگی «لئونور» زن باوفای او که عاقبت به‌آزاد ساختن وی توفیق میبافت .

قبل‌از «بتهوون» ، دوآهنگساز فرانسوی بنام : «پی‌یر گاوو» و «فردیناندوپر» برروی این نمایشنامه موسیقی گذارده بودند. درآن سالها ـ دههٔ نخستین قرن نوزدهم ـ غالب سرزمین‌های اروپا و از جمله اتریش ـ و «وین» ـ درتسخیر قوای «ناپلئون» بود ، وطبیعی است که درچنان شرایطی ، دست بکار تنظیم چنین اپرائی شدن ، سندمرگ خویش را امضاء کردن می‌بود ، بدین‌سبب «بتهوون» ، مکان داستان «لئونور» را ازفرانسه به «اسپانیا» انتقال داد !

نخستین اجرای لئونور ـ یا «فیدلیو» (به متن داستان رجوع شود) ـ درویین ودربیستم نوامبر ۱۸۰۵ با شکست و ناکامی روباروی شد . سبب این عدم‌توفیق شاید بیش ازهمه ناشی‌ازاختلاف سطحی بود که میان متن «معمولی» و عادی «لئونور» و اندیشه واحساس عالی و انسانی‌ای که بتهوون از طریق «فیدلیو» قصد بیانش را داشت . درحقیقت «لئونور» بسیار سطحی‌تر ازآن بود که اندیشهٔ مبارزه جویانه‌ی بتهوون درآن تجلی نماید . بتهوون ، این مرد بی‌پروا و این «غول رنج» میخواست با فیدلیو سندی علیه دنیای پراز وحشت «بورژوازی» آن زمان بیافریند وستمگران ناانسان‌را رسوا سازد .

پس‌ازشکست‌نخستین ، رفقای‌بتهوون وبخصوص «استفان‌فون‌ـ‌برونینگ»[1] به وی توصیه کردند که سه پردهٔ اپرای خود را دردوپرده خلاصه کند ودرعین

---

۱ ـ S . Von Breuning

حال قطعات و حواشی مناسب دیگری بر آن بیفزاید ، ولی نسخهٔ تجدیدنظر شدهٔ دو پرده‌ای « فیدلیو » نیز درسالهای بعد باشکست مواجه شد . بدینگونه فیدلیو سالها مطرود واز نظرها بدورماند تا سال ۱۸۱۴ که تآتر «کرنتنر»[1] دوباره دست باجرای آن یازید . فیدلیو تا این زمان تغییراتی فراوان یافته بود وبخصوص «اوورتورلئونور» آن بیش‌ازهمه‌دگرگون شده بود. «اوورتور» مزبور تا بحال درچهار تنظیم مختلف بروی کاغذ آمده‌است که‌آخری، همانی است که‌اینك دررپرتوارثابت غالب‌ارکسترهای‌جهان‌جائی بسزا دارد و«لئونور شمارهٔ ۳» شهرت یافته است .

ولی هیچکدام از آنها باآنچه‌که معمول «بتهوون» است ، مطابقت‌کامل ندارد .

«فیدلیو» اینك دررپرتوارتمامی اپراهای‌بزرگ‌ودرردیف بهترین‌آثار صحنه‌ای جای دارد . اپرای «متروپولیتن» جز در طول جنگ جهانی اول ، فیدلیورا ازفهرست برنامه‌های اجرائی خود خارج نکرده است .

نخستین اجرای «فیدلیو» در نیویورك ، بسال ۱۸۳۹ (۹ سپتامبر) و بزبان انگلیسی اتفاق افتاد .

«متروپولیتن» ، اول‌بارآن‌را در۱۹ نوامبر ۱۸۸٤ وبارهبری‌درخشان «لئوپولد دامروش»[2] باجرا درآورد . « گوستاو مالر » و « برونووالتر » از چهره‌های درخشانی هستندکه تابحال با رهبری آگاهانهٔ خود به «فیدلیو» ـ این اثرانسانی بتهوون ـ جلوه‌ای درخور بخشیده‌اند .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

داستان :

پردهٔ اول: صحنه ، زندان دولتی وحشتزائی در شهر «سویل» ـاسپانیاـ است . وداستان درقرن هجدهم جریان می‌یابد . «پیتزارو» رئیس بیرحم این زندان اسپانیائی‌است. یکی ازانسان‌هائی که درچنگال وی اسیر است، مردی است «فلورستان» نام که از قهرمانان اصلی ماجرا است . و «سلول» وی از

---

۱ ـ Kärntner Theater .

۲ ـ L. Damrosch

خفه‌ترین وظلمت‌زده‌ترین سلولهای زندان است .

«لئونور» زن‌باوفای «فلورستان» که وی‌را ازصمیم جان دوست‌میدارد ، دراندیشه‌آنست که وی را از عقوبت ناانسانی‌اش رهائی بخشد . با این قصد ، «لئونور» پوشش خودرا دگرگون میسازد و به هیئت یك پسر جوان و با نام مستعار «فیدلیو» به خدمت‌زندانبان پیرشهر که «روکو» نام دارد، درمیآید . «لئونور» بزودی با خدمت بظاهر صادقانه‌اش ، اعتماد کامل زندانبان پیر را بجانب خود گرایش‌میدهد. وازجانب‌دیگردختر جوان زندانبان- «مارسلین»، که از هویت اصلی «فیدلیو»-آگاهی ندارد تمایلی بدو درخوداحساس میکند. مارسلین ازمأمور خودکه «ژاکینو» نام دارد، دوری می‌نماید و تمامی محبت

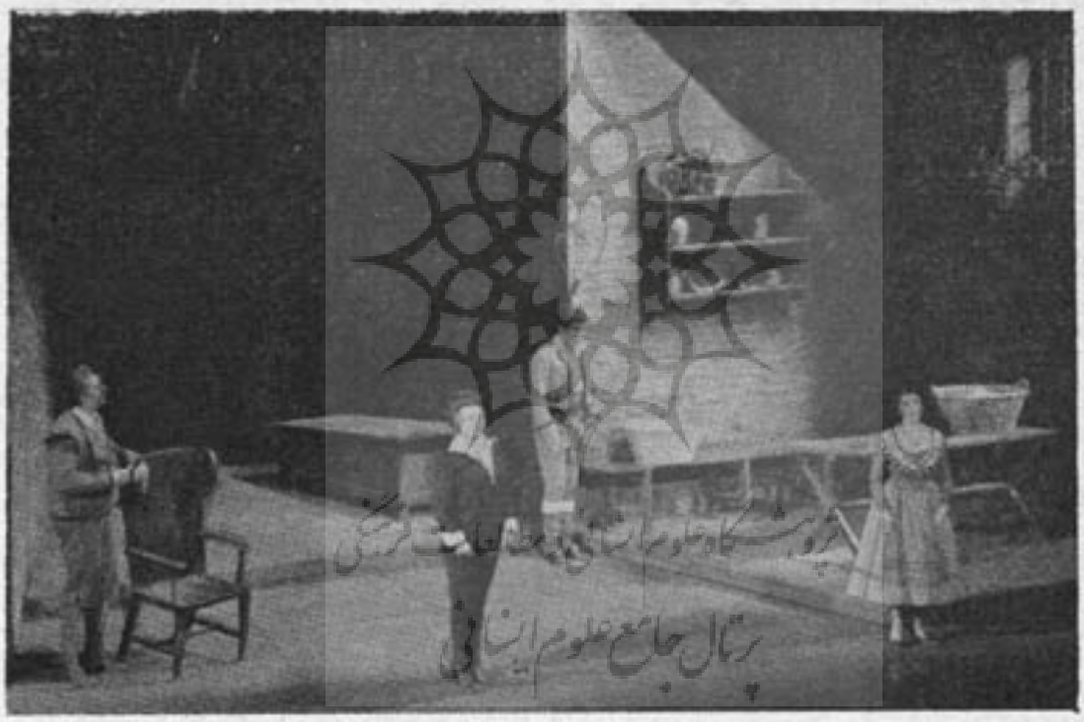

صحنه نخست ازپردهٔ اول «فیدلیو»
ازاجرای «کلمپرر» در « کاونت‌گاردن » لندن

خود را پای فیدلیو ایثار میکند . «فیدلیو» - یا « لئونور » - عاقبت توفیق می‌یابد که بعنوان‌دستیارو کمك زندانبان پیر باوی قدم به‌درون سلولها بگذارد.

دراین هنگام «پیتزارو»، به«روکو» دستور میدهد تایکی از دخمه‌های

کثیف زندان‌را برای دفن کردن «فلورستان» آماده نماید !. زیرا جناب‌وزیر مایل است تا اززندان شهردیدن کند و باید تاآن زمان «فلورستان» نقاب در خاك کشیده باشد !

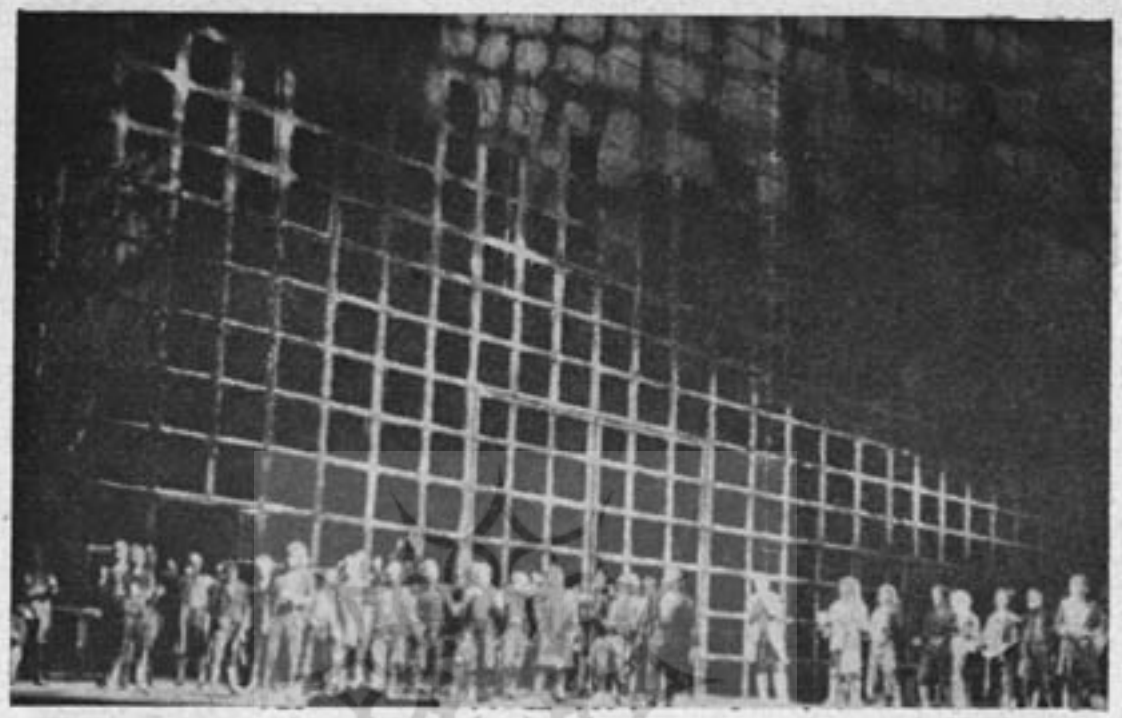

گروه زندانیان (صحنه دوم ازپردهٔ اول)
ازاجرائی در اپرای سانفرانسیسکو

پردهٔدوم : «فلورستان» ، با غل و زنجیر قراوان در سیاه‌چال خود از گرسنگی مرگ‌آور بامان آمده است . «روکو» و «فیدلیو» وارد میشوند تا دستور رئیس را اجراکنند و گور «فلورستان» راآماده نمایند، صدای ناله‌ای بناگاه درآن قسمت توجه فیدلیو (لئونور) را بجانب خود میکشد . این‌صدا برای اوآشنا است . صدای «فلورستان» است !... «فیدلیو» بیدرنگ خود را بشکل پناهی دربرابر همسر قرارمیدهد تا وی را ازگزند «پیتزارو» که اینك برای کشتن «فلورستان» نزدیك میشود درامان بدارد .

هنگامیکه رئیس بجانب هردوآنها یورش می‌برد ، «لئونور» ، ناگهان وبیدرنگ هفت‌تیری ازجیب خود بیرون میکشد ودربرابر «پیتزارو» می گیرد.

«لئونور» دربرابر «پیتزارو» حائل‌میشود (صحنه اول ازپردهٔ دوم)

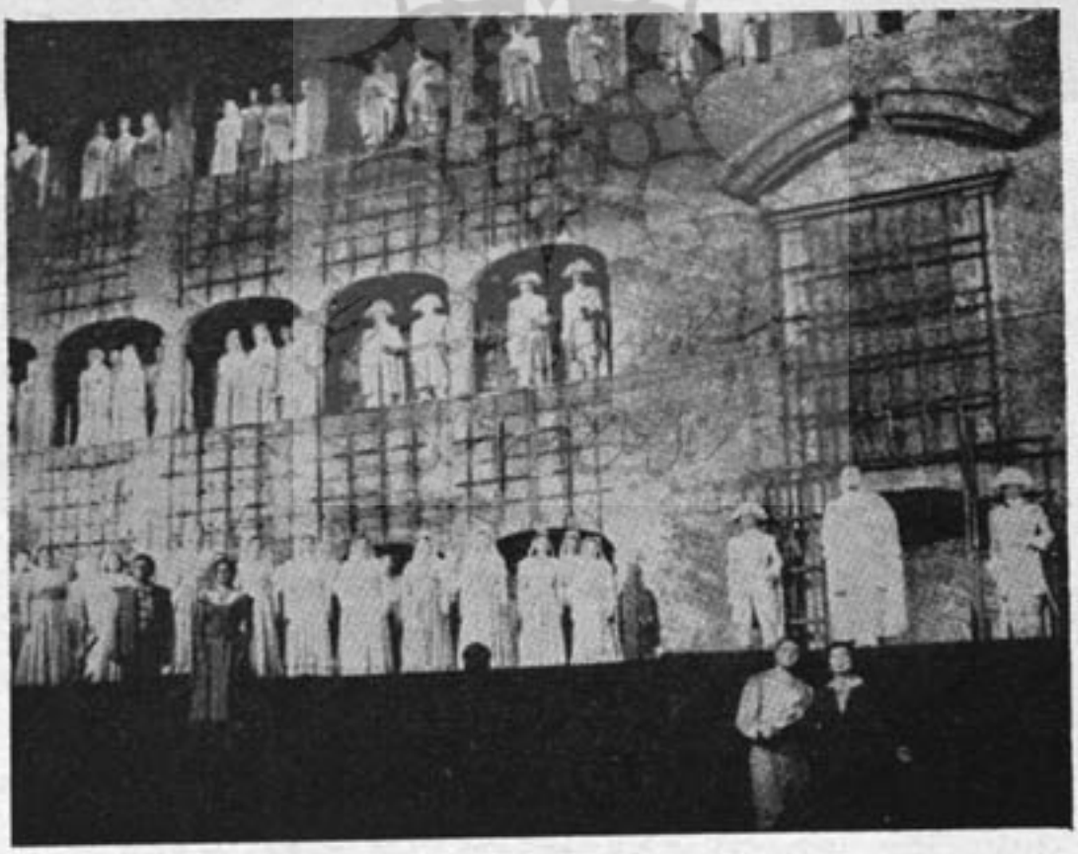

«دون‌فرناندو» (وزیر) پیام خودرا برای زندانیان باز میگوید. (صحنه دوم‌از پردهٔ دوم) ـ ازاجرائی درفستیوال سالزبورگ

در این لحظه ناگهان مراقبین زندان آگاهی میدهندکه جناب وزیر وارد شده است تاتمامی زندانیان را مورد عفو قرار دهد . زندانیان شهر که تاآن زمان «فلورستان» را از دست رفته میدانستند ، وی را دوباره باز می‌بینند . « پیتزارو » نیز بدین ترتیب از مجازات خدمتکاران زندان چشم می‌پوشد . «روکو»، «پیتزارو»را به‌حیاط زندان‌راهنمائی‌میکندوبارفتن آن‌دو«فلورستان» و«لئونور» (فیدلیو) یکدیگررا عاشقانه درآغوش می گیرند. آن‌دو، دوباره به «خوشبختی» بزرگشان دست یافته‌اند .

صحنهٔ «فینال» آنجاکه «لئونور» پیروزمندانه زنجیررا ازدست‌وپای فلورستان میگشاید. « بریژیت نیکسون »، و « جان‌ویکرز » دراجرائی از«متروپولیتن»

■ بزرگ‌تر از زندگی ■

«اینك مناسبتی مغتنم‌است تاخوانندگان ارجمند رادرجریان «نقدی از«فیدلیو» بگذاریم. تحلیل از «ادواردداونز»، ناقد «شهرهٔ امریکائی‌است. «داونز» درتحلیل آثار اپرائی دستی فراوان‌دارد ودرایام تابستان ودر«کلاسهای‌استادی‌بایروت» «خطابه‌هائی جالب درزمینه مو-یقی و اپرا ایراد مینماید. «این شما واین ترجمهٔ‌آزادی از«نقد» او:

*

«فیدلیو»، چیزی بیشترازیك «اپرا»است. یك «انفجار» است. «فوران» عظیمی‌است ازاندیشه‌هاو«ایده‌آل»ها، وآنچنان «مهیج»، «سرکش» واغواگر، که هرگز هیچ موسیقی یا اپرائی همانند آن ـ باعتقاد من (نویسنده) پدید نخواهد شد.

زندگی «بتهوون» درعصر انقلاب وتحول جریان داشت. مطالعات وی در«آرمونی» و«کنترپوان» مقارن باانفجارات واغتشاشات سیاسی‌بود. پیش‌از آنکه او پای به سال بیستمین زندگی بگذارد، دو انقلاب بزرگ جهانی، در فرانسه و امریکا آرامش و ثبات دنیای قرن هجدهم را متزلزل ساخته بود، «انگیزه» اساسی انقلاب‌کبیرفرانسه «آزادی» ودست یافتن «دان بود.

«بورژوازی» در «چارچوب» محدود «فئودالیسم» توان زیست نداشت و خون‌آزادی درهمهٔ رگها بجوش‌آمده بود. برتمامی زبانها کلمات: «آزادی. برابری وبرادری» جاری بود. وشعله‌های همین شعارآتشین بود که دراندیشهٔ انسانی «بتهوون» وسپس در«فیدلیو»ی او انعکاس یافت.

باطلوع عواطفی این‌چنین «اپرا» دورهٔ خاصی از زندگی خود راآغاز نهاد. درحقیقت اپرای رمانتیك در فاصلهٔ میان انقلاب فرانسه و آغاز جنگ بین‌الملل‌اول، جای خودرا به ـ اپرائی ـ که شاید بتعبیری بتوان‌آنرا «اپرای

رهائی» نامید ـ واگذاشت . نمونه‌ای برجسته از اینگونه اپراها ـ که درآن «رهائی انسان» تم‌اصلی‌را بوجود میآورد ـ بی‌تردید «فیدلیو»ی بتهوون است.

«فیدلیو» درواقع ، بشکلی سمبولیك حوادث اسف‌بار دورهٔ انقلاب را بازگو میکند .

اصل‌داستان ازنویسندهٔ‌فرانسوی«ژان‌بویللی»است که‌بوسیله«پی‌بر گاوو» قبلا به موسیقی درآمده ودرآن‌زمان باعنوان «لئونور یا عشق همسری» بروی صحنه رفته بود(۱۷۹۸) . بویللی بخاطرحمایت ازبسیاری‌کسان، مکان‌داستان را به«اسپانیا» انتقال‌داد. «توطئه»ای‌که علیه «انسان» و«انسانیت» در«فیدلیو» طرح شده‌است، هرگز تازه نیست و درچنان «شرایطی» بسیار «ساده» و «قابل درك» مینماید . لکن،آخرین نسخهٔ دست بدست شده و تجدیدنظر شدهٔ اثر ، چیزی دیگراست وهیجانی خاص وعاطفی داستان‌را زندگی وتازگی‌می بخشد.

«فلورستان»یك«اصلاح‌طلب ایده‌آلیست»است که‌پنهانی ازجانب «پیتزارو» این شیطان انسان‌نما در زندان به‌بند وزنجیر کشیده شده است . «فیدلیو» د حقیقت همان زن‌وفاداراو، «لئونور» است‌که بخاطر رهائی وی چاره جزآن نداشته است‌که شکل‌ظاهری‌خویش‌را دگرگون‌سازد وقیافه پسرجوانی‌را بخود بگیرد. عاقبت نیز پرسان‌پرسان وباتمهیدات گونه‌گون همسررا می‌یابد وکمر همت دررهائیش می‌بندد. ودرست درلحظه‌ای‌که «پیتزارو» قصدجان فلورستان رادارد، لئونور درهدف خود ـ که رهائی همسرش باشد ـ توفیق می‌یابد .

شخصیت‌های اصلی داستان ، لئونور ، فلورستان و پیتزارو ، در نسخهٔ بتهوون، حتی بزرگتراززندگی جلوه میکنند. «ایده‌آل»ها وعواطف بزرگی که بتهوون دررگهایشان تزریق کرده است،آنان را ازحد ـ یك انسان عادی با عواطف عادی ـ فراتر برده است . و همین‌جا است‌که میان داستان لئونور «بویللی» وآنچه‌که بتهوون ازاین قصه برای ما روایت میکند اختلافی‌اساسی بچشم میخورد. قدرت خلاق ونیروی‌انفجاری، «فیدلیو» را از«لئونور»متمایز میسازد.

این‌یکی از ایرادات‌کهنه وقدیم است بر«فیدلیو»که حتی یك‌شخصیت

موشکاف هنری بر آن‌تکیه میکند که فیدلیو ازدوبخش جدی (وتراژیك) وسبك با دخالت مقداری «قطعات‌آوازی» وآنچه که تنها لذتی ـ شنوائی به بیننده میدهد ـ ودرسر آغاز میآید ـ پدیدآمده ـ است . باعتقاد من (نویسنده) ـ، تفکیك «فیدلیو» به‌دو بخش سنگین وسبك بسادگی قابل توضیح و توجیه است اول‌آنکه این یکی از «قراردادهای» ساده اپرائی درآن‌قرن بوده‌است. دوم آنکه ایرادبر«مؤدب» بودن سه‌شخصیت «فیدلیو» (مارسلین ، نامزدش‌وپدرش) درست‌همانندآنست که‌بگوئیم چرا«میلشایلا» بیش‌از«کارمن»ازادب‌برخورداری دارد. این «تقوی» وفضیلت است ونه «نقطهٔ ضعف» !

هیچگونه «خلیج» موزیکال میان لئونور و سایر شخصیت‌های کوچکتر فیدلیوموجود نیست. وحتی یکباریك «کانن» بزرگ‌آنان‌را بشدت بهم‌نزدیك میکند. آنجاکه «برای من شکست است...» آغاز این ملودی درحقیقت نشانه نزدیکی چهار شخصیت اپرا ـ (مارسلین ، روکو ، ژاکینو و لئونور) است . زیراکه همه‌آن را زمزمه میکنند، هرچندکه‌احساسات وکلمات‌جاری شونده برزبانشان گونه‌گون است .

باوجود همهٔ پیش‌گفته‌ها، اگرتناقضی دراین‌لحظات «فیدلیو» محسوس افتد، تنها تضادی میان «فرم» و«بیان» (اکسپرسیون) است. این‌کانن همانقدر شنوندگان‌را تحت تأثیرمیگیرد که غنی‌ترین نقطهٔ اوج اثر. واین تأثیر گذاری هم «دراماتیك» است و هم «موزیکال» .

طرح‌های اولیه بتهوون نشان میدهد که این«کانن» درشمارقطعاتی بود که بتهوون برسرش باخود بسیارکشمکش داشته است. وعاقبت توفیق یافت‌که ده طرح‌آزمایشی برای‌آن بوجودآورد. لکن ازهمان ابتدا قصد و تمایل وی برآن بودکه این بخش شکل «کانن» داشته باشد. بطورخلاصه اگر تنها عقل وخردرا بداوری بگیریم باید اذعان‌کنیم‌که بتهوون دراینجا بخطا رفته است ولی اگرکمی با «الهام»، احساس ومکاشفه سروکار داشته باشیم، خطائی‌درکار وی نمی‌یابیم .

آریای «طلا» که اززبان «روکو» بگوش میرسد، درحقیقت بازگوکنندهٔ اهمیت واعتبار «پول» است بخاطر ازدواج! ودرعین‌حال بی‌اعتنائی اورا نسبت

به این «شیئی معتبر» آشکار میسازد ، واین‌تدارکی‌است برای صحنه‌ای‌دیگر. آنجا که‌روکو«تطمیع»میشود تادرازای‌مبلغی‌ازهمان«شیئی‌معتبر»، «فلورستان» را بقتل برساند واومردانه اززیر باراین«تطمیع» شانه‌خالی میکند. این‌صحنه بی‌هیچ تردید از صحنه‌های انسانی و«جدی» اپرای بتهوون است . وباز همین صحنه است که تدارکی است برای صحنه‌ای دیگر . صحنهٔ مواجههٔ «روکو»ی رك‌گو و«پیتزارو»ی سفاك .

«پیتزارو» خویشتن‌را با«آریا»ئی‌خشمگینانه وکینه‌توزانه‌معرفی‌میکند. وآن لحظه‌ای است‌که وی تصمیم به قتل «فلورستان» میگیرد. ولی‌قبل‌ازآنکه کلمات صریح و«ویژهٔ» خودرا بیابد، ارکستر باقدرت تمام درون طوفانی و زهرآلودهٔ وی را مینمایاند :

هنگامیکه «لئونور» ازنقشهٔ شوم وبداندیشانهٔ پیتزارو ، آگاه میشود ، احساس سرکش‌ترازهمیشهٔ خودرا درقالب‌یك«رسیتاتیف» بزرگ فریادمیکند. درابتدا، لئونور هرگزنمی‌توانسته باوربیاورد که اینهمه درنده‌خوئی‌وبیرحمی ممکن‌است دروجود کسی زیست داشته باشد. سپس وی با یادآوری‌خاطره‌های عشق «فلورستان» بخویش «امید» میدهد. واین امیدبزرگ ، شهامت وی را تشدید میکند . او باید یك زن قهرمان باشد و به رهائی همسرش همت کند . این تحریك قهرمانانهٔ درونی در پرسش‌های‌آوازی ـ که با وجودآسان‌نمائی بروی‌کاغذ ، اجرای دشواری دارد ـ تجلی یافته است وشاید نظیرآن را تنها اززبان«برونهیلده»[1] بتوان‌شنید. این قدرت «برونهیلده»وار بادرخششی زلال چون نوای «ترومپت» تلفیق شده است. لئونور با «تمپوی» «آلگروکن‌بریو» چنین فریاد میکند :

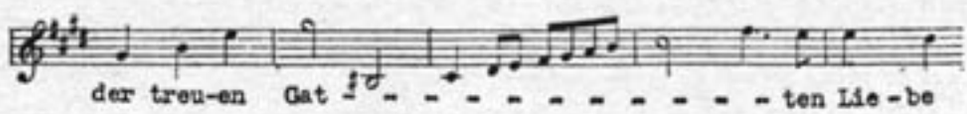

---

۱ ـ (ازقهرمانان «حلقهٔ نیبلونگن» واگنر) .

صحنهٔ زندان ، که سرآغاز پردهٔ دوم است، درحقیقت نقطهٔ اوج اپرا بحساب میآید . صحنه، سیاه‌چال زیرزمینی است که «فلورستان» درآن به‌بند کشیده شده است. اگرموسیقی بتواند «تنهائی ، تیرگی و وحشت» را توصیف نماید ، بی‌تردید این مقدمهٔ ارکسترال به موفقیتی بزرگ دست یافته است.

«ارنست تئودورآمادئوس هوفمان» ، نوول‌نویس ومقاله‌پرداز رمانتیك آلمانی (۱۸۲۳ ـ ۱۷۷۶) تفسیرجالبی ازاین‌قطعه ارکسترال بتهوون‌بدست داده است :

« ... موسیقی‌سازی بتهوون، قلمروی شگفت‌انگیز ولایتناهی
« را بما می‌نمایاند .... وناگهان باضربتی‌آتشین ژرفای‌شب
« ازهم میشکافد .. وما «سایه» ها را می‌بینیم که به دوران و
جست وخیز افتاده‌اند .»

تیرگی و عمق سازهای زهی و بادی چوبی و برنجی، گویای وحشت و اضطرابی هستندکه برمکان داستان سایه افکنده است .

موسیقی حتی «سکوت» ناشی ازوحشت صحنه را ازطریق ریتم‌های شوم وتیرهٔ‌سازهای زهی که متضاد با ریتم سازهای کوبیدنی است ـ به شنونده القاء میکند . سازهای کوبیدنی دراین بخش ، ریتمی همانند ـ طپش‌های محتضرانه قلبی درحال زوال، ادامه‌میدهند (واین نکته گفتنی است که برای نخستین‌بار درتاریخ موسیقی ، دراین قطعه ـ فواصل نامطبوع پنجم کاسته بکارگرفته شده است) .

همین‌حالت دوباره‌رجعت‌میکند، هنگامیکه«فلورستان» فریادبرمیکشد: «چه سکوت هراس‌انگیزی !» ودراینجا «ابوا»ها ، «فلوت»ها و«باسون»ها ، بانوائی‌ضجه‌گر وغریب، همان‌دنیائی‌را تفسیرمیکنندکه «گلوك» در«آلسست» بما مینمایاند . بتهوون برسرآنست که سیاه‌چال «فلورستان» را قلمرو وحشت ومرگ وگوشه‌ای‌کوچك از دوزخ معرفی نماید .

هنگامیکه «لئونور» و«روکو» بدرون میآیند تاگور «فلورستان»را مهیا سازند، بتهوون طرح قدیم «ملودرام» را بکار میگیرد وبدیهی است که‌بشکلی

گیرنده‌تروبصورت «دیالوگی» میان «بیان» و «موسیقی» . «دوئت» گورکنان بی‌تردید یکی‌ازشاهکارهای مسلم در میان قطعاتی است‌که قصد القاء «خوف» و«وحشت» را دارند . رنگ تیره وافسرده صحنه دراینجا ازطریق نوای بم و مداوم «ترومبون»ها، «هورن»ها و«باسون»ها تقویت میشود ودراعماق‌ارکستر میان «دوبل‌باس»ها و« کنترا باسون»، ترکیب وتلفیق سه‌تائی جالبی که بخوبی اشاره‌گر برصحنه‌گورکنی میباشد ، بوجود میآید . واین «غرش» بم وعمیق را در این تلفیق ارکسترال «هوفمان» بحق باکلمهٔ «مهیب» (Monstrous) توصیف میکند :

هیجان صحنه رفته‌رفته به‌افزایش میگراید . «پیتزارو» بدرون‌سیاه‌چال قدم میگذارد . ودربرابرآدم‌های دیگرصحنه ـ که مایلند تصمیم وی به‌تعویق بیانجامد ، خیره و مسخره‌آمیز درمردی که هم اینك قصد نابودی‌اش را دارد مینگرد . هنگامیکه وی خنجرش را بیرون میکشد ، «لئونور» ، خودرا میان آن‌دو ـ «پیتزارو» و«فلورستان» ـ حایل میکند. پیتزارو باکمی تأمل ، به‌وی فرمان میدهد تا ازجلوی «دشمن» بکنار رود و «لئونور» هویت خود را فاش میسازد و میگوید که وی همسر «فلورستان» است. وهنگامیکه پیتزارو، تصمیم میگیرد تا هردو را به‌قتل برساند ، «لئونور» ناگهان هفت‌تیر خود را بیرون میکشد . در اینجا « ترومپت » نوای «رهائی» فلورستان‌را آغاز میکند .

درسرتاسر اپرا لحظات متحرك وپرهیجان بیش ازقطعاتی چنین نرم و آهسته بچشم میخورد. واین‌قطعات تنهاپس‌ازآنست که «خطر» زائل شده‌است. فلورستان هنوز بسختی میتواند باور کند که‌اززندگی برای دومین‌بار بهره‌ور شده وناجی او «لئونور» زن فداکارش بوده‌است. «ترومپت» یکبار دیگر بصدا درمیآید وآن لحظه‌ای است که «پیتزارو» خارج میشود . در حالیکه «شکار» خودرا ازدست داده است .

اینك «فلورستان» و «لئونور» ، باوجود دشمن ورهائی یافته از ظلم و شقاوت یکدیگررا درآغوش میگیرند و دوئتی که میخوانند «وجد وسرورشان» راگویا است . هرچندکه نسخه اصلی این «دوئت» بسیار دشوارتر به نگارش درآمده، معهذا اجرای نسخهٔ ساده‌شدهٔ آن نیز نیازبه‌قدرت تکنیکی فراوان و رسائی صدای خوانندگان دارد :

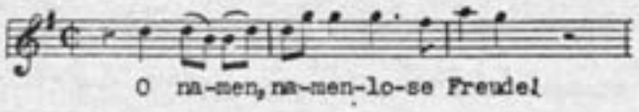

درقرن نوزدهم، سنتی‌شده‌بود که «اوورتور لئونور شمارهٔ ۳»را درمیان «صحنهٔ زندان» و«فینال» اپرا اجرا نمایند . البته نتیجه این کار جزآن نبود که اثررااازرشد وپرورش طبیعی‌اش بازدارد وغالباً تأثیرصحنهٔ فینال «آزادی» را مختل سازد. درزمان «بتهوون» ، تغییرات صحنه‌ای با شتاب و دریك چشم برهم زدن انجام می‌پذیرفت ، بی‌آنکه نیازی به فرو افتادن «پرده» باشد . بدین‌ترتیب اجرای «فیدلیو» در آن زمان بی تردید ــ وبخصوص هنگامیکه صحنه اززندان تیره وافسردهٔ «فلورستان» ، به قلمروجهان‌آزاد ونورانی تغییر می‌پذیرد ــ سرشارازقدرتی دراماتیك‌بوده وبرخورد میان این‌دودنیای‌متفاوت ومتضاد مفهومی «سمبولیك» دربرداشته است .

زندانیان، همگی، مقدم وزیر راکه بخاطر رسیدگی به‌وضع دلخراش آنان ، بدانجاآمده است خوش‌آمد میگویند . آواز جمعی پرشکوه زندانیان وجد وشادی‌آنان را باز مینماید .

و «پاسخ» وزیر این شادی هیجان‌آمیز را تشدید میکند . «وزیر» ــ ازطریق یك ملودی زیبا ــ که درزمرهٔ ــ دینامیك‌ترین ملودی‌های اپرا است ــ به زندانیان اعلام میداردکه وی بعنوان یك «برادر» به مدد «برادران» خود آمده است .ــ بایك چنین عبارتی ما در سنفونی نهم بتهوون نیزمواجه‌میشویم، آنجاکه «سرود پیروزی» درکار است و«برادری انسان‌ها» :

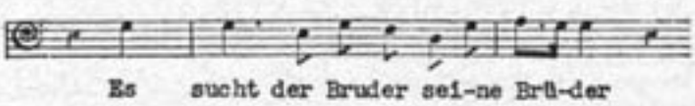

یکبار دیگر ما بااین شیوهٔ «مهربانانه و شفقیانه » رویاروی میشویم و

آن هنگامی است که «وزیر» به «لئونور» میگوید که تنها او است که شایستگی دارد تا زنجیر از پای همسر خویش بگشاید. و «فلوت» با «وجد» تمام یك ملودی «منحنی» را آغاز میکند، آهسته رو ببالا میرود و سپس بشکلی پرشکوه و باوقار منحنی نزولی خودرا طی میکند. و اینك لحظه‌ای است که لئونور این زمزمه را برلب دارد :

«... آه آسمان ! چه لحظات [زیبائی] است !...»

ملودی «مقوس» فلوت ـ که ذکرش گذشت ـ از نظر بتهوون دارای مفهوم خاصی است. بتهوون، از این طریق، یکبار دیگر (بار نخست در کانتاتی که بخاطر امپراطور ژوزف دوم بنگارش درآورده بود .) ، رهائی بشریت را از چنگال هیولای وحشت، سپاس میگوید . بتهوون در «فیدلیو» نیز یك مسئله «فردی» را جنبه‌ای «عمومی واجتماعی» می‌بخشد. «شادی» وی بخاطر «رهائی» یك «انسان»، درحقیقت انعکاس «آرزوی» او است بخاطر «رهائی همهٔ انسانها» و «آزادی بشریت» . پس بدین گونه شکفتی آور نیست ، که ما آواز جمعی فینال «فیدلیو» را اینچنین رسا ، بی‌پروا، پرقدرت و «گسترده» می‌شنویم .

نیروئی که این احساس پرهیجان و این «ندای انسانی» را در «فیدلیو» مستقر ساخت بعدها نیز در موسیقی‌های مجلسی بتهوون متجلی شد .

یکی از دوستان بتهوون ـ که از نوازندگان برجسته موسیقی مجلسی نیز بشمار میرفت، درجائی گفته بود که «پاساژ»هائی که بتهوون برای «ویولن» آفریده است ، قطعاتی «غیر معمول» اند و «غول» موسیقی چنین کوبنده پاسخ داده بود :

«آیا شما می‌پندارید که من بهنگام آفرینش موسیقی‌ام به ویولن ضعیف و فلاکت‌زده شما می‌اندیشم ؟!...»

براین قیاس ، شاید «بتهوون» بهنگام آفرینش «فیدلیو» نیز به «اپرا» نیندیشیده باشد . وی چیزی «بیشتر» از اپرا آفریده است؟

ترجمه و نگارش **محمود خوشنام**